

گاهنامه سازمان آزادی زن

معیشت در ایران؛ تهاجم به جان مزدبگیران

جمع کمونیست کارگری از ایران

بحران معیشت را نمی‌توان پشت اعداد تورم و جدول قیمت‌ها پنهان کرد. مسئله فقط این نیست که کالاهای گران شده‌اند؛ مسئله این است که درآمد حاصل از کار دیگر توان چرخاندن یک زندگی معمولی را ندارد. بار اصلی این بحران مستقیماً بر دوش مزدبگیران افتاده است. وقتی دستمزد کفاف زندگی را نمی‌دهد، مردم ناچارند کسری آن را با گوشت و پوست، زمان، سلامت و آینده خود جبران کنند.

این، صورت عینی و بی‌پیرایه نبرد روزمره برای بقاست.

۱. سفره‌ای که از جان انسان کسر می‌شود

حذف گوشت، لبنیات و دیگر اقلام اصلی از سفره، یا به تعویق انداختن درمان و نادیده گرفتن بیماری، «صرفه‌جویی» نیست. وقتی درآمد به خوراک، بهداشت و درمان نمی‌رسد، هزینه بحران مستقیماً از بدن انسان پرداخت می‌شود.

در این شماره

* سیرک جنایتکاران:
بمب، مذاکره، محاصره اقتصادی و بمب
اتم
آذر ماجدی ص ۴

* فاجعه نسل‌کشی در سودان
هما ارجمند ص ۱۲

* توسل به مغفله برای تطهیر
ناسیونالیسم کرد!
آذر ماجدی ص ۱۵

* افول ناسیونالیسم کرد، هم پیمانی با
جمهوری اسلامی! بازداشت سیران عربی
سازمان آزادی زن ص ۱۹

* صفحاتی از تاریخ
سوسن لاری ص ۲۰ تا ۲۸

* طلوع خونین نظم نوین جهانی
منصور حکمت ص ۲۹

وقتی ارزش واقعی کار ساعتی سقوط می‌کند، انسان ناچار می‌شود از زمان استراحت، خواب و بودن در کنار خانواده بزند و آن را به کار تبدیل کند.



زمانی که باید صرف خواب، فراغت، مراقبت از فرزندان، معاشرت، مطالعه یا صرفاً زیستن شود، به ساعت کار تبدیل می‌شود.

انسان تمام روز خود را می‌فروشد؛ نه برای ساختن آینده‌ای بهتر، بلکه برای رسیدن به پایان ماه.

۴. پولی‌شدن همه‌چیز و خالی‌کردن شانه از مسئولیت
مدرسه، درمان، بهداشت و حتی حمل‌ونقل عمومی، که در یک جامعه برخوردار از خدمات عمومی باید بخشی از زیرساخت زندگی اجتماعی باشند، برای خانوار به هزینه‌هایی فزاینده تبدیل شده‌اند.

در این شرایط، دولت سرمایه‌داری کثیف فاشیستی اسلامی – که خود یکی از بزرگترین کارفرمایان است – نمی‌تواند و نمی‌خواهد مسئولیت تأمین و تضمین این خدمات بر عهده بگیرد و آن را به دوش مردم و خانوار میندازد. هنگامی که هزینه این خدمات مستقیماً از جیب مزدگیر دزدیده می‌شود، دستمزد باید

سوءتغذیه کودکان، دندان‌های پوسیده درمان‌نشده، فرسودگی جسمی و روانی در جوانی و میان‌سالی و کاهش توان، پیامدهای فردی بحرانی هستند که ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی دارد. در چنین شرایطی، نیروی کار نه فقط با دستمزد پایین، بلکه با فرسایش تدریجی توان جسمی و روانی خود هزینه زندگی را تأمین می‌کند.

انسان کار می‌کند، اما بخشی از بهای این کار را با سلامت خود می‌پردازد.

۲. مسکن؛ سرپناهی که بقیه زندگی را می‌بلعد

از مسکن نمی‌توان به‌سادگی صرف‌نظر کرد. وقتی اجاره‌بها بخش بزرگی از دستمزد را می‌بلعد، خانواده ناچار می‌شود از همه چیز دیگر بزند تا فقط سقفی بالای سر داشته باشد.

کوچ اجباری به حاشیه‌ها، نقل مکان به خانه‌های کوچک‌تر و هم‌خانگی چند خانوار، فقط به معنای فاصله گرفتن از محل کار و تحصیل نیست. این فرایند به تدریج آرامش روانی، حریم خصوصی و حداقل امنیت لازم برای یک زندگی انسانی را نیز از بین می‌برد.

در این وضعیت، مسکن دیگر یکی از اجزای زندگی نیست؛ به هزینه‌ای تبدیل می‌شود که بخش بزرگی از خود زندگی را می‌بلعد.

۳. فروختن تمام ساعات شبانه‌روز برای بقا

دو شیفت کار کردن، مسافرکشی، اضافه‌کاری‌های فرساینده و پذیرفتن کارهای دوم و سوم، دیگر الزاماً راهی برای پیشرفت یا رفاه بیشتر نیستند. برای بسیاری، اینها تلاشی نامیدانه برای عقب نماندن از هزینه‌های ابتدایی زندگی‌اند.

علاوه بر هزینه زندگی، بار هزینه‌هایی را نیز تحمل کند که در یک جامعه سالم بخشی از خدمات اجتماعی پایه ای و حداقلی جامعه محسوب می‌شوند.

بنابراین مسئله فقط پایین بودن دستمزد نیست؛ مسئله افزایش مداوم هزینه‌هایی است که دستمزد باید آنها را پوشش دهد.

۵. پیش‌خور کردن آینده و اسارت در بدهی

فروختن طلا، لوازم خانه یا ابزار کار برای پرداخت اجاره، درمان یا هزینه‌های جاری، نشانه ثروت‌زدایی از خانوار است؛ یعنی از دست رفتن آخرین ذخایر امنیت اقتصادی.

وام‌های متعدد و خریدهای قسطی نیز در چنین شرایطی نه ابزار رفاه که پیش‌خور کردن بخشی از درآمد آینده است درآمدی که هنوز به دست نیامده، اما تعهد پرداختش از هم‌اکنون ایجاد شده است.

خانواری که ذخایر خود را برای تأمین هزینه‌های جاری مصرف کرده و هم‌زمان زیر بار بدهی رفته است، در برابر کوچک‌ترین شوک – بیماری، بیکاری، افزایش اجاره یا یک هزینه پیش‌بینی‌نشده – بسیار آسیب‌پذیر می‌شود. وقتی پس‌انداز از میان می‌رود و بدهی جای آن را می‌گیرد، آینده نیز به بخشی از هزینه امروز تبدیل می‌شود.

۶. دستمزدی که پیش از رسیدن، خرج شده است

مسئله فقط این نیست که حقوق کم است؛ مسئله این است که بخش بزرگی از دستمزد پیش از آنکه به دست کارگر برسد، عملاً خرج شده است.

اجاره، قبض، قسط، هزینه رفت‌وآمد، خوراک و دیگر هزینه‌های ضروری، سهم خود را از درآمد ماهانه از پیش مطالبه کرده‌اند. آنچه در پایان ماه باقی می‌ماند، دیگر درآمدی برای ساختن زندگی نیست؛ صرفاً مقداری پول برای دوام آوردن تا ماه بعد است.

انسان کار می‌کند، اما حاصل کارش به جای آنکه امکان ساختن زندگی و آینده را فراهم کند، صرف بازپرداخت بدهی‌ها و پوشش هزینه‌هایی می‌شود که هر ماه سنگین‌تر می‌شوند.

در این وضعیت، دستمزد پیش از رسیدن، خرج شده است.

۷. فقیر شدن فقط کاهش مصرف نیست؛ کوچک شدن زندگی است

وقتی درآمد کاهش می‌یابد، نخستین چیزهایی که حذف می‌شوند فقط کالاهای گران نیستند؛ کیفیت زندگی است.

سفر حذف می‌شود. تفریح حذف می‌شود. دیدار با دوستان کمتر می‌شود. کتاب و آموزش کنار گذاشته می‌شود. درمان به تعویق می‌افتد و حتی یک وعده غذای بهتر به کالایی تجملی تبدیل می‌شود.

به‌تدریج، زندگی از مجموعه‌ای از انتخاب‌ها به مجموعه‌ای از محرومیت‌ها تبدیل می‌شود. انسان دیگر از خود نمی‌پرسد «چه می‌خواهم؟»؛ مدام می‌پرسد: «از چه چیز دیگری می‌توانم بزنم؟»

این شاید یکی از عمیق‌ترین اشکال فقر باشد: کوچک شدن افق انتخاب‌های انسان.

مسئله معیشت در ایران، صرفاً «کاهش رفاه» نیست. هنگامی که دستمزد از تأمین خوراک، مسکن، درمان، استراحت و حداقل امنیت آینده ناتوان می‌شود، مسئله تبدیل به جنگ بقا می‌شود.

آنچه جریان دارد، فقط افزایش هزینه‌ها نیست؛ انتقال هزینه بحران به بدن، زمان، دارایی و آینده مزدبگیران است.

انسان نباید تمام عمر خود را بفروشد تا فقط حق زنده ماندن را به دست آورد.

سیرک جنایتکاران: بمب، مذاکره، محاصره اقتصادی و بمب اتم

۲۴ اوت ۲۰۲۶



آذر ماجدی

این جنایتکاران را مشاهده می کنیم. نوسان میان مذاکرات بدون نتیجه، شکستن بلافاصله آتش بس، بمباران، تهدیدهای نابود کننده ای چون بمب اتم و محاصره کامل اقتصادی و بعد یک اشاره به مذاکره. این فقط یک بازی است. نمایش را برقرار نگاه می دارد تا حقایق این جنگ و ویرانی پرده پوشی شود.

شصت روز از امضای تفاهمنامه پر هیاهو می گذرد. در این مدت بارها آمریکا و اسرائیل آتش بس را شکستند و به ایران حمله کردند. نابودی زیر ساخت های جامعه، مابحتاج روزمره و پایه ای مردم از آب آشامیدنی، منبع تغذیه و اکسیژن. اکنون آمریکا دارد وقیحانه از ویران سازی شهرها، حمله اتمی و محاصره اقتصادی سخن می گوید.

اکنون دیگر بر متوهم ترین ناظرین نیز روشن شده است که مذاکرات برای آمریکا و اسرائیل یک سلاح جنگی است و نه تلاشی برای پایان دادن به کشتار و ویرانی. هدف مذاکرات نه پایان دادن به جنگ و رسیدن به راه حلی صلح، بلکه تلاش های تبلیغاتی برای پذیرش و تسلیم به روایت جنگی است که هدفش نابودی کامل منطقه است: یک جنگ پایان ناپذیر، کشتار، نسل کشی، نابودی طبیعت، ویرانی آثار تمدن و فرهنگ بومی کهن توسط اسرائیل/ آمریکا در منطقه.

بسیاری از مفسرین سیاسی از راست تا چپ از حاکمیت فضای آشوب، ناهماهنگی و حتی نآمادگی بر کابینه ترامپ در رابطه با جنگ ایران سخن می گویند و بعضا شکوه دارند. آیا این تحلیل صحت دارد؟ این تصویری است که دنیا از رفتارها و سخنان ضد و نقیض ترامپ و دولت آمریکا می گیرد. اما سوال اینجاست که آیا این یک تصویر حقیقی است یا نمایشی است که باجرا در می آید. در پاسخ قبل از هر چیز ضروری است اعلام کنیم که رئیس جمهور، علیرغم ادعاهای حکومتی و قانون اساسی، تصمیم گیرنده اصلی نیست. اینکه تصور شود کشوری با قدرت آمریکا توسط یک نفر اینور آنور شود، سطحی نگری است. کابینه و رئیس جمهور بخشی از هیات حاکمه ای هستند که تصمیمات اصلی، مهم و تعیین کننده و روند سیاست را تعیین می کند. از اینرو، این آشوب و ضد و نقیض گویی برنامه ریزی شده است، البته با تائید این نکته که ممکن است آمریکا و اسرائیل از قدرت نظامی یا اقتصادی و انسجام سیاسی درونی جمهوری اسلامی اطلاع یا تحلیل دقیقی نداشته اند و این مساله برخی تصمیمات را نقض کرده و تغییر داده است.

آمریکا-اسرائیل کاملا آگاهی داشته اند که پروژه نابودی ایران آسان نیست. بسیار از پروژه عراق، افغانستان، لیبی و سوریه پیچیده تر است و طولانی تر خواهد بود. و اینجاست که سیرک

مذاکرات برای صلح و پایان کشتار نیست؛ یک جنگ تبلیغاتی است. همانگونه که شاهد بودیم ظرف نزدیک به سه سال از آغاز نسل کشی اخیر در فلسطین، چندین بار مذاکره و بر آتش بس توافق شده است. اما مباران و کشتار حتی یک روز قطع نشده است. همینطور در رابطه با لبنان. مذاکرات پر سر و صدا میان آمریکا با جمهوری اسلامی و امضای "تفاهمنامه" یک مذاکرات و قرارداد پوچ بیش نبود. یک بند آن نیز متحقق نشد. دل بستن به این مذاکرات یک توهم ساده لوحانه است.

وزیر خزانة داری آمریکا، اسکات پسنِت، کسی که برخی مفسرین سیاسی آمریکایی "گانگستر اقتصادی" می نامند، در مقاله ای در فایننشال تایمز قول یک محاصره اقتصادی را می دهد که گلوگاه جامعه را تا مرگ بفشارد و شریان های حیات را کاملاً قطع کند. البته آنها از خفه کردن جمهوری اسلامی سخن می گویند و آزادی مردم از ۴۷ سال سرکوب و فقر را نوید می دهند. هنوز این وقاحت را دارند که جنگ را جنگ با رژیم و برای آزادی مردم قلمداد کنند. اراجیفی که جریانات راست "رژیم چنجی" تکرار می کنند. مردم در میان دو نیروی جنایتکار و شیطانی منگنه شده اند. تحریم اقتصادی زندگی مردم را بسیار سخت تر و مشقت بار تر کرده است. تحریم اقتصادی یک سلاح کشتار جمعی است که آمریکا علیه میلیون ها انسان در جهان استفاده کرده است. اکنون آمریکا قول تحریم حتی وحشیانه تری می دهد و تمام کشورهایی که تلاش برای شکستن آن بکنند را با تحریم تهدید کرده است.

جنگ علیه جمهوری اسلامی یا جامعه؟

جنگ علیه ایران ربطی به ادعاهای آمریکا و اسرائیل یا جمهوری اسلامی ندارد. این جنگ ربطی به سلاح هسته ای، کنترل موشک ها، رام کردن جمهوری اسلامی یا باصطلاح

"نیروهای نیابتی" آن ندارد. این روایت رسمی آمریکا و اسرائیل از جنگ است که بخشی از نیروهای "اپوزیسیون" و نه فقط دست راستی حتی بخشی از چپ نیز تکرار می کنند. گویی اگر جمهوری اسلامی را مسبب آغاز جنگ ندانیم، رژیم پاکشویی می شود! اولاً باید توضیح داده شود که رژیم اسلامی چرا باید به جنگ نابودی خود دامن بزند؟ این جنگ رژیم را به مرگ نزدیک کرده است؛ اگر به همین صورت به پیش برود، سقوط جمهوری اسلامی قطعی است، پس چرا باید جمهوری اسلامی خواهان و مسبب جنگی برای نابودی خود باشد؟ چرا جمهوری اسلامی باید دست به خودکشی بزند؟ دوماً، چرا حذف یک گناه، لیست گناهان ۴۷ ساله رژیم را پاک می کند؟ چگونه حذف یک تقصیر، کشتار و گورهای دستجمعی، اعدام ها و شکنجه و گرسنگی دادن به مردم و سرکوب خونین ۴۷ ساله را پاکشویی می کند؟ اینها سوالاتی پایه ای و ساده اند و هیچ ربطی به پاکشویی جمهوری آدمکش اسلامی ندارد. با هیچ منطقی جور در نمی آید. جمهوری اسلامی مسبب جنگ نیست، اما قاتل و جنایتکار و سرکوبگر هست.

ریشه این جنگ در طرح های کولونیالیستی/امپریالیستی است که به تشکیل اسرائیل منجر شد و از آن پس به ویرانی و اشغال کل منطقه انجامیده است. پس از پایان جنگ جهانی اول و تقسیم منطقه میان بریتانیا و فرانسه و تشکیل اسرائیل تا به امروز، آنچه به خاورمیانه معروف شده با آسیای غربی یک شب خواب آرام بخود ندیده است. میلیون ها نفر طی این دوره به وحشیانه ترین شکل جان داده اند. کل منطقه به ویرانی کامل رسیده است. هر نوع نشانه تمدن و مدنیت در منطقه کاملاً نابود شده است. تروریسم و برده داری زندگی مردم را به کام خود کشیده است. موجودیت اسرائیل و مسأله فلسطین محور نقشه ویرانی منطقه و

تحمیل مناسبات جدیدی است که تحت نام "خاورمیانه جدید" فرموله شده است.

نابودی ایران پرده آخر یک نبرد تاریخی

اجازه دهید برای روشن شدن بحث یک نگاه کوتاه به تاریخ چند دهه اخیر ببیندازیم، به پایان جنگ سرد. جنگ سرد یک نقطه مهم و تعیین کننده سیاسی در مناسبات جهانی امپریالیستی است که پایان آن مترادف است با آغاز نظم نوین جهانی که با جنگ خونین "خلیج" و حمله به عراق جشن گرفته شد؛ جنگی که از آن زمان تمام منطقه را به کام خود گرفته است. "نظم نوینی" که آمریکا نوید داد، هیچ نبود جز ویرانی و اشغال کامل منطقه توسط امپریالیسم آمریکا بجلوداری اسرائیل و حمایت غرب.



ویرانی خانه های مردم در غزه

منصور حکمت اعلام کرد که این نه پایان جنگ و نزاع، بلکه "طلوع خونین یک نظم نوین جهانی" است. "این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوایی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت باز هم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بین المللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گرانادا و نیکاراگوئه، چنین ادعایی را نمی توان جدی گرفت. اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهر بی آزار جرج بوش به یک "نظم نوین جهانی" و

هنگام حمله به عراق جرج بوش اعلام کرد که "تهاجم و تجاوز عراق {به کویت} نباید تحمل شود." و با پرتاب چندین تان بمب از آسمان عراق، کشتار بیش از صد هزار انسان، ویرانی بخش وسیعی از زیر ساخت ها و ایجاد یک سناریوی سیاه از جنگ و آشوب، نوید داد که یک جهان "مبتنی بر حاکمیت قانون"، "همکاری جهانی ملت ها"، "حل صلح آمیز جدال ها" و "بازسازی سازمان ملل بمنظور حل نزاع ها در پایان جنگ سرد"، شکل خواهد گرفت. اعلام شد که منبع آشوب و جنگ، یعنی شوروی نابود شده و جنگ سرد پایان یافته است و از این پس شاهد صلح و تمدن خواهیم بود. ساده لوحان دنیای سیاست کف زدند و شادی کردند که از آن پس یک "دنیای دموکراتیک و صلح آمیز" برقرار خواهد شد. نصفه اصلی پیام جرج بوش را یا نشنیدند یا خود را به نشنیدن زدند.

خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد "پیوند" (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد."

"جرج بوش در سخنرانی ... خود در اجتماع خبرگزاران مذهبی نیات آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت‌انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ "اعاده رهبری" و "قابل اتکاء بودن"

آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین‌المللی نظیر مساله فلسطین می‌تواند در سایه "نقش رهبری کننده آمریکا" حل و فصل شود." (منصور حکمت، طلوع خونین نظم نوین)

جنگ خلیج سوت آغاز یک سلسله جنگ های اشغالگرانه، نسل کشی و پاکسازی

انسانی در منطقه برای رسیدن به نقشه ای بود که اکنون با عنوان "خاورمیانه جدید" و "اسرائیل بزرگ" علنا، صریحا و رسماً از جانب نتانیاو سخنگوی هیات حاکمه آمریکا- اسرائیل اعلام و پیگیری می شود. هدف جنگ خلیج تثبیت رهبری بلامنازع یا "هژمونیک" آمریکا بر جهان بود. در شرایط فروپاشی قدرت دوم جهانی، شوروی و پیمان ورشو و ضعف

چین، و فقدان یک نیروی قوی اقتصادی- نظامی، آمریکا موفق شد موقعیت هژمونیک خود را اعمال کند. اما این مقام بطور جدی به چالش کشیده شده است. لذا ابعاد جنگ کنونی حتی وحشیانه تر و دیوانه وار تر گشته است.

کولونیالیسم و امپریالیسم یک از کشتار و شکنجه انسان های "زیر دست" غفلت

نکرده است. جنگ جهانی دوم منجر به کشته شدن ۸۵ میلیون انسان شد؛ جنگی که آغاز کننده اش فاشیسم اروپایی بود بیشترین قربانیانش را از غیراروپایی ها گرفت. اولین بمب اتم در انتهای این جنگ توسط آمریکا بر سر مردم ژاپن ریخته شد. طی جنگ سرد فقط آمریکا

علاوه بر دو جنگ خونین در ویتنام و کره، ۷۲ کودتا سازمان داده است. اما پایان جنگ سرد و آغاز نظم نوین دوره ای خونین تر و بمراتب تاریک تر از جنگ سرد بود. آمریکا فقط از طریق جنگ و کودتا و حمایت از دیکتاتوری های خونین کشتار نکرده است. طی پنجاه سال از ۱۹۷۰ تا ۲۰۲۰ حدود ۳۸ میلیون انسان بعلت تحریم اقتصادی آمریکا جان داده اند، که



نیمی از آن کودک و سالمند اند. بخاطر داریم که مادلین اولبرایت، وزیر امور خارجه کلینتون در یک مصاحبه تلویزیونی اعلام کرد که کشته شدن نیم میلیون از مردم عراق بعثت تحریم اقتصادی "ارزش داشت."

بیش از سه دهه جنگ و کشتار و نسل کشی نه فقط در خاورمیانه، در آفریقا، آمریکای لاتین و حتی اروپا (جنگ بالکان یکی از لحظات سیاه و خونین تاریخ مدرن است. جلوه هایی از آن: بمباران بلگراد با بمب های اورانیوم ضعیف شده بمدت بیش از ۹۰ روز و سازماندهی نسل کشی و قاجاق و به بردگی جنسی کشاندن زنان و کودکان توسط نیروهای صلح سازمان ملل) اکنون دارد به آخرین پرده خود در منطقه نزدیک می شود.

تولید تروریسم اسلامی در منطقه و انداختن این هیولا به جان مردم و سپس بمباران و کشتار مردم با بهانه جنگ با تروریسم اسلامی یک ترفند بسیار موفق برای پیشبرد نسل کشی و پاکسازی منطقه بوده است. اکنون دیگر همه (بجز آنهایی که آنقدر شستشوی مغزی داده شده اند که حاضر نیستند حقایق را بپذیرند) می دانند که این جریانات تروریست ساخته سازمان سیا، موساد و ام آی ۶ اند؛ از طالبان و القاعده تا حماس و داعش محصولات اسلامی - غربی اند. خود جمهوری اسلامی حاصل رژیم چنچ آمریکایی است. تروریسم اسلامی فرزندان نامشروع تروریسم دولتی است. منصور حکمت در سال ۲۰۲۱، سالها پیش از درز پیدا کردن فاکت ها و توطئه های پنتاگون و سازمان سیا، تروریسم اسلامی را "مخلوق آمریکا و غرب" نامید:

"اسلام سیاسی بعنوان جنبش تبهکارانه ای با این دامنه وسیع قدرت، مخلوق آمریکا و غرب است. این هیولا را خود اینها

ساختند و به جان مردم منطقه و امروز سراسر جهان انداختند. اسلام سیاسی ابزار غرب در جنگ سرد علیه شوروی و ابزار در هم شکستن جنبشها و انقلابات چپ و کارگری در کل کشورهای منطقه بود. این ابزاری بود که پس از بن بست حکومت های ناسیونالیستی در خاورمیانه برای جلوگیری از قدرت گیری چپ به میدان آوردند. مسأله فلسطین و وجود حکومت های اسلامی در خاورمیانه ارکان تروریسم اسلامی است. و هر سیاست فعال و پیشرو مردمی برای مقابله با تروریسم اسلامی باید از همینجا شروع کند." (منصور حکمت، دنیا پس از یازده سپتامبر، بخش سوم افول اسلام سیاسی، ۲۰۰۱ سپتامبر.)

به بهانه مقابله با تروریسم اسلامی، افغانستان، لیبی و سوریه با خاک یکسان شده اند. داعش را با پوشاندن کت شلوار و کراوات در سوریه به ریاست جمهوری رساندند، القاعده هنوز مشغول کشتار و ایجاد آشوب است؛ طالبان اکنون تمایل به برقراری رابطه دیپلماتیک و بازرگانی با آمریکا را علنا اعلام کرده است؛ حماس دست ساز و بازیچه اسرائیل است. دیگر حتی در تلویزیون های بستر اصلی در آمریکا این نکته علنا اعلام می شود. تا همین لحظه قطر با دستور آمریکا و اسرائیل هر سال میلیون ها دلار به حماس پول داده است. مقر حماس در قطر است. اکنون دیگر رسانه ها در اسرائیل صحنه سازی ۷ اکتبر توسط اسرائیل و کشتار عمده اسرائیلی ها توسط ارتش تحت قانون هاننیهال را افشاء کرده اند. تروریسمی که به توجیه ای برای نسل کشی وحشیانه اخیر و قتل عام صدها هزار فلسطینی بدل شد. (اما هنوز هستند کسانی که نمی توانند نسل کشی اسرائیل را بدون محکوم کردن حماس و ۷ اکتبر محکوم کنند.)

پروژه خونین خاورمیانه جدید به انتها نزدیک می شود. اشغال و پاکسازی مردم فلسطین در حال تکمیل، اشغال لبنان در حال انجام و جنگ ویران کننده علیه ایران در جریان است: نابودی

کلیه زیرساخت های جامعه، ایجاد قحطی از طریق محاصره اقتصادی و نابودی منابع غذایی و اقتصادی مردم، احتمال حمله اتمی، اشغال و بالکانیزه کردن ایران، سناریوی سیاهی است که آمریکا و اسرائیل برای ایران در نظر دارند. و آنگونه که بنظر می رسد این طرح را دارند به پیش می برند. نابودی هر گونه جلوه ای از تمدن و مدنیت،

رها کردن گروه های تروریستی اسلامی و قومپرست و فاشیست بجان مردم، آینده ای است که به مردم ایران نوید می دهند. باصطلاح اپوزیسیون دست راستی از هر نوع برای این سناریوی سیاه کف می زنند. سقوط رژیم اسلامی را هلهله می کشند، غافل از آنکه سقوط رژیم فقط زمانی برای مردم آزادی و سعادت به ارمغان می آورد که توسط خود مردم انجام گیرد؛ یک سرنگونی انقلابی.

"صلح" در فلسطین و خلع سلاح حماس؟!

هر چند سال یکبار طرحی از کشوی سازمان ملل و نیروهای "بین المللی" بیرون می آید، برای دوره ای کمی امید و توهم ایجاد می کند و چیزی نمی گذرد که بایگانی می شود.

مهمترین این طرح ها طرح دو دولت مستقل اسرائیل و فلسطین در پایان جنگ سرد، در طلوع نظم نوین، است که فضایی از هیجان و امید بر منطقه حاکم کرد. اما امروز به یک کاغد پاره

بدل شده است که فقط خام ترین، متوهم ترین و سطحی ترین نیروهای سیاسی هنوز آنرا بعنوان پاسخ مساله فلسطین طرح می کنند. هیچ نیروی تعیین کننده، منجمله اسرائیل، آمریکا، دولت های غربی یا آنچه از نیروهای سیاسی فلسطینی بجا مانده، دیگر این طرح جدی نمی گیرند. این طرح در چشم جهانیان به چند کاغذپاره

فریب تاریخی بدل شده است. معلوم شد که این طرح هیچ چیز جز یک دروغ بزرگ و یک فریب تبلیغاتی نبوده است. اسرائیل با تأیید کامل آمریکا اکنون از طرح "اسرائیل بزرگ و خاورمیانه جدید" سخن می گوید.

فلسطین قرار است به ریویزای خاورمیانه بدل شود. یک مکان فوق مدرن توریستی، تکنولوژیک و بیزنس. تعدادی آدمکش سیاستمدار و بیزنس من در یک هیأت صلح گرد آمده اند تا این پروژه یعنی پاکسازی کامل مردم فلسطین و سایر مردم سر راه و ساختن ریویزا بر گورهای دستجمعی تلمبار شده از تکه پاره های بدن نوزادان، کودکان و زنان و مردان فلسطینی، لبنانی، عرب، مسلمان و مسیحی به پیش رود. این پروژه به مراحل



داعش را با پوشاندن کت شلوار و کراوات در سوریه به ریاست جمهوری رساندند



پدر و پسر فلسطینی توسط ارتش اسرائیل کشته شدند، ساحل غربی سال ۲۰۰۰

نقشه جنگ گسترش می یابد

اکنون شرایط جنگی در منطقه در حال گسترش است. تهدیدات به ترکیه و پاکستان نیز تعمیم یافته است. گفته می شود که حمله اخیر اسرائیل به سوریه بعنوان اولتیماتومی به ترکیه بوده است. تحرکاتی چون مذاکره و معاهده میان ترکیه، پاکستان و عربستان سعودی گواهی است برای پیچیده شدن شرایط و تدارکات کشورهای منطقه برای حفظ خود. آینده نامعلوم و تاریک است. تنها یک جنبش وسیع چپ، رادیکال و انقلابی می تواند این هیولاهای سیاه را به عقب بنشاند. دنیا در یک دوره تاریخساز و تعیین کننده قرار گرفته است.

پایانی رسیده است. آنچه بعنوان مذاکره درباره صلح اسرائیل و حماس در رسانه ها طرح می شود یک جنگ تبلیغاتی بیش نیست. تاریخ مصرف حماس به سر رسیده است.

کش دادن این پروسه تا پاکسازی کامل، بخشی از سناریو است. مذاکره و تبلیغات بر سر خلع سلاح حماس بمنظور پایان جنگ در فلسطین یک جوک تلخ تاریخی است که متاسفانه هنوز عده ای از درک آن عاجزند. پایان جنگ در فلسطین تا آنجا که به اسرائیل و آمریکا بر می گردد پایان زیست حتی یک فلسطینی در فلسطین و اشغال کامل و پاکسازی کامل آنست. نقشه شان اشغال لبنان و ویرانی کامل ایران است. اینکه پروژه ویرانی ایران چقدر زمان لازم دارد و آیا امکان توقف آن وجود دارد یا خیر، پیش بینی اش دشوار است.

منصور حکمت، دنیا پس از یازده سپتامبر،

بخش سوم افول اسلام سیاسی، سپتامبر ۲۰۰۱

"گمان نمیکنم هیچکس، حتی در خود ارتش آمریکا، این روایت را بپذیرد که جنایت ۱۱ سپتامبر کار گروهی فئاتیک بود که از فردی بنام اُسامه بن لادن در افغانستان خط میگیرند که دشمنی شخصی و کوری با آمریکا و "روش زندگی" آمریکایی و "دموکراسی" دارد. رسانه‌های غربی مُصرّند که این حرکت "کار مسلمانان" نبود، که از "تعالیم قرآن" برنخاسته بود. ژورنالیستهای کهنه‌کار کوشش میکنند که حتی المقدور پای مسأله فلسطین و اسرائیل به میان کشیده نشود. میگویند هر نوع مرتبط کردن مسأله فلسطین به این حمله تروریستی به معنای اذعان به اینست که این عمل در جلب توجه غرب به وضع فلسطینیان مؤثر واقع شده است. در نتیجه به جای اسلام سیاسی و اسرائیل، ما را به بن لادن و افغانستان حواله میدهند. جنگ آمریکا با طالبان در افغانستان یک واقعه بسیار مهم با نتایج دیرپایی در سطح منطقه و جهان است. این جنگ قطعاً بر سرنوشت اسلام سیاسی و حتی مسأله فلسطین تأثیر میگذارد. اما ربطی به یافتن و مجازات عاملان ۱۱ سپتامبر ندارد و حتی احتمال اقدامات تروریستی علیه غرب را بسیار تشدید میکند. (به این بر میگردم). تروریسم اسلامی یک واقعیت دوران ماست. این تروریسم یک رکن اصلی استراتژی اسلام سیاسی است. اسلام سیاسی یک جنبش ارتجاعی در منطقه و اکنون در سطح جهانی است که از ظلم تاریخی اسرائیل و غرب علیه مردم عرب-زبان و بطور مشخص علیه مردم فلسطین تغذیه میکند. بی‌کشوری مردم فلسطین و ستم دولت اسرائیل و متحدان غربیش بر فلسطینیان یک منشأ اصلی انزجار از غرب و از آمریکا در خاورمیانه است. مهمتر از این، وجود مسأله فلسطین و پشتیبانی همیشگی آمریکا و غرب از اسرائیل در برابر اعراب چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن، یک شکاف عظیم اقتصادی، فرهنگی و روانشناسانه میان غرب با مردم خاورمیانه ایجاد کرده است. اما اینکه اسلام سیاسی بعنوان یک جنبش امکان پیدا میکند از این نارضایتی و شکاف سرمایه بسازد و از حاشیه جوامع خاورمیانه به متن جدال بر سر قدرت سیاسی پا بگذارد، دیگر مستقیماً محصول خود آمریکا و غرب است. اسلام سیاسی بعنوان جنبش تبهکارانه‌ای با این دامنه وسیع قدرت، مخلوق آمریکا و غرب است. این هیولا را خود اینها ساختند و به جان مردم منطقه و امروز سراسر جهان انداختند. اسلام سیاسی ابزار غرب در جنگ سرد علیه شوروی و ابزار در هم شکستن جنبشها و انقلابات چپ و کارگری در کل کشورهای منطقه بود. این ابزاری بود که پس از بن‌بست حکومت‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه برای جلوگیری از قدرت‌گیری چپ به میدان آوردند. مسأله فلسطین و وجود حکومت‌های اسلامی در خاورمیانه ارکان تروریسم اسلامی است. و هر سیاست فعال و پیشرو مردمی برای مقابله با تروریسم اسلامی باید از همینجا شروع کند."

فاجعه نسل کشی در سودان



هما ارجمند

جنگ تروریستی به مردم سودان تحمیل شده است. فقط از سال ۲۰۲۳ که دور اخیر جنگ است، ۵۰ هزار نفر کشته، ۱۴ میلیون یعنی یک چهارم جمعیت، مجبور به فرار شده اند، ۹ میلیون در داخل سودان و بیش از ۴ میلیون در خارج مرزها، عمدتاً در چاد، سودان جنوبی و مصر آواره شده اند. تعداد زیادی زن و دختر بچه مورد تجاوز قرار گرفته اند. کشمکشهای درونی بین ارتش سودان و گروه های تروریستی با حمایت کشورهای دیگر برای دزدی طلا وضعیت جنایت آمیزی را به مردم سودان تحمیل کرده است. در این نوشته به یکی از وجوه این شرایط می پردازیم و در نوشته های دیگر به جوانب دیگر آن برخورد خواهیم کرد.

ابعاد انسانی جنگ داخلی کنونی در سودان تکان دهنده است. درگیری بین گروه تروریستی «نیروهای پشتیبانی سریع» (RSF) و ارتش جنایتکار سودان (SAF) جهنمی در سودان بوجود آورده است.

هزاران نفر در این کشور جان خود را از دست داده اند. اما تعداد واقعی قربانیان مشخص نیست (حداقل ۵۰ هزار نفر)، قربانیان این جنگ تنها کسانی نیستند که در درگیریها کشته می شوند. گرسنگی، سوءتغذیه، بیماری، آوارگی، و از بین رفتن سیستم درمانی نیز هزاران نفر دیگر را به کام مرگ کشانده است.

بخش وسیعی از مردم سودان، نه تنها در اثر گلوله و بمباران، بلکه در بیمارستان های بدون دارو، خانه های فرو ریخته، روستاهای بدون آب سالم و مناطقی رخ می دهد که ابتدایی ترین امکانات زندگی در آنها از بین رفته است. خشونت علیه مردم

در هر کوی و برزنی بیداد می کند، تجاوز به زنان و کودکان بشدت صورت می گیرد. این نشان دامنه وحشی گری شبکه های مافیایی، نیروهای ارتجاعی و گروه های مسلح در منطقه است.

بحرانی که امروز بیمارستان ها و دیگر زیرساخت های حیاتی شهر ال اُبیید را فلج کرده، نمونه ای روشن از تأثیر مستقیم جنگ بر زندگی مردم است. «نیروهای پشتیبانی سریع» (RSF) با محاصره مناطق تحت کنترل ارتش سودان و حمله به برخی زیرساخت های حیاتی، فشار سنگینی بر مردم وارد کرده اند. در این شرایط، بیمارستان ها، شبکه های آب و برق، مراکز سوخت رسانی و مسیرهای ارتباطی، به کلی نابود شده اند.

شهر ال اُبیید در کنترل «نیروهای مسلح سودان» (SAF) قرار دارد و به دلیل موقعیت جغرافیایی و ارتباطی خود، یکی از مهمترین مراکز مورد استفاده ارتش در بحساب می آید. این



گرسنگی در وحشیانه ترین شکل در سودان. این عکس توسط کوین کارتر در سال ۱۹۹۳ گرفته شده است. عکاس یک سال بعد خودکشی کرد!

شهر از شرق تحت کنترل ارتش و مناطق غربی آن تحت نفوذ «نیروهای پشتیبانی سریع» قرار دارد، به همین دلیل درگیری در این شهر باعث محدود شدن مسیرهای ورود مواد غذایی، دارو، سوخت و تجهیزات ضروری زندگی روزمره مردم شده است.

مردم شهر ال اُبد که تحت کنترل «نیروهای مسلح سودان» است، می‌گویند که بخش زیادی از جاده‌ها دیگر مسیرهای عادی رفت و آمد نیستند، این مسیرها بیشتر مورد استفاده قاچاقچیان و آدم ربایان است. حملات گروه‌های تروریستی به خانه‌ها همراه با بمب باران پهپادها به تأسیسات سوخت، برق و دیگر مراکز حیاتی همراه با حمله سلاح‌های شیمیایی امان فرار از شهر را بسیار دشوار کرده است. بناچار راهی جز ماندن ندارند.

قطع مسیر تأمین مواد ضروری، افزایش قیمت مواد غذایی و سوخت و از بین رفتن امکانات شغلی، میلیون‌ها نفر را با خطر جدی مرگ روبرو کرده است. اما ادامه جنگ بدون منابع مالی و شبکه‌های پشتیبانی امکان‌پذیر نیست. یکی از مهم‌ترین عوامل اقتصادی در این بحران، منابع طبیعی سودان، به‌ویژه طلا است. سودان سومین تولیدکننده مهم طلا در آفریقا است و کنترل معادن و مسیرهای تجارت آن، به یکی از عوامل مهم تأمین مالی طرف‌های درگیر تبدیل شده است.

در شرایط کنونی، طلا تنها یک منبع درآمد نیست، بلکه به ابزاری برای تأمین هزینه عملیات نظامی، خرید تجهیزات و استخدام نیروهای جنگنده از کشورهای همجوار تبدیل شده است. از همین رو، کنترل منابع طبیعی و مسیرهای انتقال آنها بخشی از رقابت قدرت میان نه تنها کشورهای درگیر بلکه تروریست‌های بین‌المللی و شبکه‌های قاچاق داخلی و خارجی شده است. شبکه‌های قاچاق داخلی و خارجی در انتقال کالا، تجهیزات و تسلیحات نقش دارند. مسیرهای مرزی سودان، به‌ویژه در مناطق غربی و همجوار با کشورهای دیگر، امکان فعالیت شبکه‌هایی را فراهم کرده است.

«نیروی پشتیبانی سریع» (RSF) حلقه بگوش آمریکا است. امارات که بازوی آمریکا در منطقه است با حمایت از این نیرو امکان بیشتری روی منابع سودان دارد. ارتش سودان (SAF) از روابط سیاسی و نظامی با شماری از کشورهای منطقه و قدرت‌های خارجی مانند مصر، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و روسیه بهره میبرد. مصر، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و روسیه از جمله کشورهایی هستند که مرتبط با ارتش سودان مطرح شده‌اند. در سوی دیگر، امارات متحده عربی که گوش به فرمان آمریکاست برخی مسیرهای منطقه‌ای مرتبط با چاد، لیبی، سودان جنوبی، اتیوپی و جمهوری آفریقای مرکزی را در کنترل دارند.

روسیه، چین و ایالات متحده آمریکا نیز هر کدام، با توجه به منافع خود و روابطشان با متحدان و شرکای منطقه‌ای، در معادلات پیرامون سودان نقش بسزایی دارند.

به همین دلیل، جنگ سودان را نمی‌توان تنها نتیجه تقابل دو نیروی مسلح در داخل مرزهای این کشور دانست. این جنگ در

بحران داخلی نیست. کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی، مستقیم یا غیرمستقیم سود کلانی به جیب می‌زنند چرا که منابع طبیعی، موقعیت دریای سرخ، و جایگاه سودان در شرق آفریقا، تماماً عوامل دریافت ثروت فراوان برای این لاشخوران است.

مردم سودان در مرکز تمام این نابسامانی‌ها قرار گرفته‌اند که ابعاد آن بسیار فراتر از مرزهای سودان است. برای آنان، این رقابت‌های پیچیده جهانی و منطقه‌ای نه در قالب معادلات سیاسی، بلکه در شکل گرسنگی، مریضی، ناامنی، آوارگی و از دست دادن امید به آینده تجربه می‌شود.

متأسفانه با وجود ابعاد گسترده این فاجعه، بحران سودان هنوز بازتابی در بسیاری از رسانه‌های جریان اصلی و رسانه‌های اجتماعی پیدا نکرده است. رنج میلیون‌ها شهروند سودانی، در مقایسه با ابعاد واقعی آن، کمتر دیده شده و کمتر در مرکز توجه افکار عمومی جهانی قرار گرفته است.

آنچه امروز در سودان جریان دارد، روندی است همراه با از هم پاشیدن شیرازه مدنی جامعه، ساختارهای زندگی اجتماعی، قدرت‌گیری شبکه‌های مافیایی، نیروهای ارتجاعی و گروه‌های مسلح، همراه با دخالت‌های مخرب دولتهای خارجی. این روند، جامعه را به سوی سناریوی سیاه سوق داده است.

این وظیفه تمام آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان در دنیا است که حقیقت را افشا کنند و برای توقف این جنایات به میدان بیایند.

جنگ در سودان باید متوقف شود. کشتار در منطقه فقط با یک همبستگی و عزم مبارزاتی بین المللی می‌تواند پایان یابد. جنبش جهانی دفاع از مردم فلسطین نشان داده است که مردم دیگر روایت‌های دول، سازمان ملل و رسانه‌های بستر اصلی را نمی‌پذیرند. این آگاهی باید تشکل انقلابی خود را ایجاد کند و در مقابل نسل‌کشی بایستد و نظام سرمایه‌داری، منشأ تمام این جنایات را نابود کند.



طول زمان با منافع اقتصادی، رقابت‌های منطقه‌ای و محاسبات ژئوپلیتیکی بازیگران مختلف در هم تنیده شده است.

حضور و رقابت این بازیگران باعث شده است جنگ سودان از یک بحران صرفاً داخلی فراتر رود و به بخشی از رقابت‌های گسترده‌تر منطقه‌ای و جهانی تبدیل شود. اوضاع کنونی سودان را نمی‌توان جدا از موقعیت جغرافیایی این کشور و اهمیت دریای سرخ در این رابطه درک کرد. سودان با داشتن ساحلی طولانی در کنار دریای سرخ و در اختیار داشتن بندر سودان، در نقطه‌ای قرار گرفته است که از نظر تجارت جهانی، ارتباطات منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های خارجی اهمیت ویژه‌ای دارد.

دریای سرخ یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های تجارت جهانی است که از طریق تنگه باب‌المندب و کانال سوئز، ارتباط میان اقیانوس هند، خاورمیانه و اروپا را برقرار می‌کند.

اهمیت دریای سرخ تنها به تجارت محدود نمی‌شود. منابع طبیعی سودان، بویژه طلا، و مسیرهای انتقال آن نیز با شبکه‌های مافیایی منطقه‌ای و خارجی پیوند خورده است. کنترل منابع و مسیرهای خروج و ورود کالا عاملی برای تأمین مالی آنان و تدوام درگیری تبدیل شود. بنابراین، جنگ سودان صرفاً یک

توسل به مغلطه برای تطهیر ناسیونالیسم کرد!

حکمت و ناسیونالیسم کرد

آذر ماجدی

۱۶ اوت ۲۰۲۶ (۲۵ مرداد ۱۴۰۵)

و موج برجسب و اتهام را نصیبشان کردند. و همانطور که انتظار می رود، زمانیکه منطق و استدلال قد نمی دهد، مغلطه و سفسطه جایگزین می شود.

مغلطه اول، سیاسی: "اپوزیسیون"

همه می دانند که این سازمان های موثلفه کُرد خود را برای شرکت در جنگ علیه ایران، بعنوان پیاده نظام اسرائیل و آمریکا کاملاً آماده کرده بودند و رسماً و علناً مفتخرانه از آن صحبت می کردند. ائتلافشان اصلاً بعلت این پروژه شکل گرفت. این جریانات باند سیاهی اند. سوال اینجاست که کمونیست های کارگری با چنین پدیده ای چگونه برخورد می کنند؟ این جریانات را برای مردم افشاء می نمایند و درباره آنها هشدار می دهند. آینده سیاهی را که دارند به مردم وعده می دهند برملا می سازند و می کوشند برای مقابله با آن سازماندهی کنند. اما نه! ناسیونالیسم خجول عملاً آنها را با "اپوزیسیون" خواندن پاکشویی کرده است.

سازمان های ناسیونالیست کرد بدنبال افشای نقش و اهدافشان در پروژه آمریکا و اسرائیل برای بالکانیزه کردن ایران، کوشیدند به جلو فرار کنند. هجمه های زشت و لمپنی علیه منتقدین و مخالفین (از آنجمله نویسنده همین متن) سازمان دادند و تمام فاکت هایی که توسط رسانه های بین المللی گزارش شده بود، مصاحبه های رهبرانیشان و مندرجات وبسایت شان را حاشا کردند. تا زمانیکه پروژه به راه بود، با افتخار از نقش خود بعنوان پیاده نظام آمریکا/ اسرائیل سخن می گفتند. اما زمانیکه پروژه متوقف گردید، دیوار حاشا بلند شد. کوشیدند همه چیز را انکار کنند.*

اینکه این جریانات باند سیاهی تلاش کنند خود را پاکسازی کنند، عجیب نیست؛ اما اینکه ناسیونالیسم خجول چپ به کمک آنها بشتابد و بکوشد آنها را پاکشویی کند، حیرت انگیز است. در این راه به کمونیست های کارگری انقلابی برای افشای چهره سیاه این جریانات آمریکایی/ اسرائیلی حمله ور شدند

مغلطه دوم: "پایگاه اجتماعی"

در تطهیر این جریان‌ات باند سیاهی، یک ترم با آهنگ چپ و مترقی مورد استفاده قرار می‌گیرد. گفته می‌شود که این جریان‌ات، یا بعضی از آنها دارای پایگاه اجتماعی اند و به احترام این پایگاه باید این احزاب را برسمیت شناخت و باند سیاهی خطاب نکرد! معمولاً از این لفظ در رابطه با جریان‌ات چپ استفاده می‌شود، اما اینها دارند دربارهٔ جریان‌ات باند سیاهی صحبت می‌کنند. منظور از این لفظ چیست؟ منظور آنست که گروهی در جامعهٔ کردستان از آنها حمایت می‌کنند. اصلاً هم مهم نیست که اینها به چه گرایشی تعلق دارند. اینکه تعدادی در کردستان طرفدار حزب دموکرات یا کومه‌له هستند هیچ اعتباری به این جریان‌ات نمی‌دهد. همانگونه که جمهوری اسلامی هم پایگاه دارد، اما ما تره‌ای برای آن پایگاه خورد نمی‌کنیم. سلطنت طلب‌ها نیز پایگاهی دارند، اما وجود این هواداران سرسوزنی تعفن فاشیستی آنها را پاکشویی نمی‌کند. فاشیسم هم در جامعه پایگاه دارد و در شرایط کنونی پایگاهش دارد وسیع‌تر هم می‌شود. آیا ما فاشیسم را به این اعتبار یک جریان حق می‌نامیم؟ خیر.

مغلطه سوم، حقوقی

زمانیکه این جریان‌ات ناسیونالیست را باند سیاهی یا "مزدور" می‌نامید، ناسیونالیست‌های خجول با فوکول – کراوات وارد یک بحث حقوقی می‌شوند: اعلام می‌کنند که جنایت هنوز بوقوع نپیوسته، پس قصاص قبل از جنایت نمی‌توان کرد. اینها دانسته یا ندانسته دارند به این باند سیاهی‌ها خدمت می‌کنند. اولاً بحث سیاسی است و نه حقوقی. مهم نیست که آمریکا پس کشید و اینها نتوانستند وارد جنگ شوند. مهم اینست که آنها

اپوزیسیون کلام مقدسی نیست. بخودی خود وجهه، احترام و حقی برای کسی به ارمغان نمی‌آورد. اما در فضای سیاسی امروز ایران، اپوزیسیون را تقدیس کرده‌اند. چرا که جمهوری اسلامی پوزیسیون است و هر جریانی که در مقابل آن بایستد، صرفنظر از سیاست و ایدئولوژی‌اش به مقام اپوزیسیون عروج می‌کند و لذا "حق" و معتبر می‌شود. برای کمونیسم کارگری صرف مخالف جمهوری اسلامی بودن هیچ حقی به ارمغان نمی‌آورد. روشن است که سرکوب مخالفین توسط جمهوری اسلامی را ما همواره محکوم کرده‌ایم.

اما اکنون در رابطه با ناسیونالیسم کرد باند سیاهی، لقب اپوزیسیون یک مغلطه آشکار بیش نیست. اینجا مساله بر سر داشتن اختلاف با رژیم یا مخالفت با جمهوری اسلامی نیست و هیچ ربطی به مبارزهٔ پیشمرگانی دهه‌های شصت تا هشتاد در کردستان ندارد. مساله بر سر اعلام آمادگی و تعهد به شرکت در پروژهٔ بالکانیزه کردن ایران است. اینها پذیرفته‌اند که نیروهایشان را بعنوان پیاده نظام در اختیار آمریکا/اسرائیل قرار دهند. اینها برای نابودی موجودیت جامعه و مردم کردستان و کل کشور آماده باش داده‌اند. اینها با افتخار لقب پیاده نظام آمریکا و اسرائیل را پذیرفته‌اند و در فرهنگ عامه یا سیاسی به آنها مزدور خطاب می‌کنند. یک کمونیست انقلابی و کارگری نمی‌تواند و مجاز نیست با اپوزیسیون خواندن آنها، نقش شوم و کثیف آنها را تطهیر کند.

یک نکتهٔ قابل توجه دیگر معیار دوگانه در برخورد به ناسیونالیسم کرد پرو آمریکا/اسرائیل و ناسیونالیسم ایرانی یا فاشیست‌های پرو آمریکا/اسرائیل است. در محکومیت ناسیونالیسم یا راست "سراسری" مشکلی ندارند. این بندبازی‌ها در رابطه با ناسیونالیسم کرد ضروری می‌شود.

آگاهانه تصمیم گرفته اند در رکاب آمریکا و اسرائیل به ایران حمله کنند و پیاده نظام سناریوی سیاه در ایران و کردستان باشند. تا آنجا که به مردم و به کمونیست ها مربوط است آنها شریک جرم اند. ثانیاً، حتی از زاویه حقوقی، اینها باید محکوم شوند. تحت "دموکراسی" اگر کسی با اسلحه و آماده برای قتل در صحنه حاضر است، اما بدلیلی قتل انجام نمی گیرد، شخص مربوطه را بجرم داشتن نیت جنایت محاکمه می کنند. اما اینها حتی اینکار را نیز حاضر نیستند انجام دهند. این مغالطه پوچ است.

طنز تلخ اینجاست که اینها باند سیاهی ها را از زیر حمله بدر می برند و به منتقدین و افشاگران آنها برچسب محور مقاومت می زنند. اگر یک انسان چپ و کمونیست، این احزاب باند سیاهی را بعنوان اپوزیسیون محق و معتبر برسمیت نشناسد، و بعنوان عناصر سناریوی سیاه افشایشان کند، برچسب محور مقاومت بر پیشانی می خورد. این برچسب دیگر کهنه و پوسیده شده است. برچسب زنی هیچ ربطی به مبارزه سیاسی کمونیستی و مارکسیستی ندارد؛ یک شیوه تنبل "مبارزه" سیاسی در زمان بی جوابی و آشفته فکری است. وقتی بی جوابیم، هیاهو براه می اندازیم. همین.

منصور حکمت و ناسیونالیسم کرد در رویدادهای کردستان عراق

بحث را با نقل قول هایی از منصور حکمت درباره موضوع کمونیستی و نقد ناسیونالیسم کرد در زمان حمله آمریکا به عراق و جنگ خلیج در سال ۱۹۹۰ به پایان می بریم. یک نقد عمیق از امپریالیسم آمریکا بعنوان مسبب کشتار هزاران نفر از مردم عرب و کرد و ویرانی عراق و همچنین نقد

ناسیونالیسم عرب و نقد ناسیونالیسم کرد برای آویزان شدن به امپریالیسم آمریکا برای دستیابی به قدرت.

شرایط آن زمان و اکنون شباهت های بسیاری دارد. آمریکا به یک کشور در منطقه حمله نظامی کرده است: عراق و اکنون ایران. در هر دو مورد ویرانی و کشتار وحشیانه ای به راه انداخته است. همچنین در هر دو دوره ناسیونالیسم کرد دنبالچه امپریالیسم آمریکاست. برای رسیدن به قدرت و مال و منال به قلدرمنشی و راه اندازی جنگ و ویرانی امپریالیستی چشم دوخته است. روشن است که تفاوت هایی میان دو دوره موجود است ولی جوهر آن مشابه است.

"مصلحت ملی گرد" برای اینها مجوزی بود تا در یکی از سیاهترین لحظات تاریخ دخالت های امپریالیستی در جهان، در مقطع رسمیت یافتن مجدد میلیتاریسم (پس از شکست آمریکا در ویتنام)، به عنوان ابزار اصلی در سیاست بین المللی قدرتهای امپریالیستی، و در متن قتل عام و انهدام اقتصادی و اجتماعی "یک ملت دیگر"، در اردوی آمریکا قرار بگیرند و به روی بشریت معترض به این تجاوز تف کنند. مجوزی بود تا لبخندزنان نظارمگر مصائب مردم عرب باشند. مصلحت ملی برای اینها مجوزی بود تا با ارتجاع اسلامی جبهه تشکیل بدهند. این حق بجانبی از پیشی و تابع نبودن به هیچ محک انسانی و اجتماعی جهانشمول، خصلت عمومی ناسیونالیسم و مذهب و نژادپرستی است. سرکوب مردم فلسطین و بی حقوقی رسمی آنها توسط دولت اسرائیل زیر لوای مصالح ملت یهود و جبران مشقات این ملت در آلمان هیتلری صورت میگیرد. کشتار و دربردی مردم کردستان با مصالح ملت عرب توجیه میشود. حرکت ناسیونالیسم کرد در کل بحران و جنگ خاورمیانه نیز همین بی اعتنائی به حداقل معیارها و انتظارات آزادیخواهانه را

به نمایش میگذارد." ("ناسیونالیسم و رویدادهای کردستان عراق- نقدی بر سه نوشته از رفیق عبدالله مهدی")

"۱- آوارگی میلیونی و مشقات غیر قابل توصیف مردم کردستان عراق، بدنبال کشتار بیش از صد هزار تن از مردم عرب و کرد در عراق و بمبارانها و تهاجم نظامی آمریکا، حاصل و نتیجه سیاست امپریالیستی و ارتجاعی آمریکا در منطقه و گوشه‌ای از طرح عمومی آمریکا برای دنیای پس از جنگ سرد است که شکل دادن به یک "نظم نوین جهانی" لقب گرفته است."

"۵- ناسیونالیسم کرد و جریان‌ات اپوزیسیون بورژوایی کردستان عراق، نظیر اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق باید به عنوان نمونه‌های مجسم ضدیت ناسیونالیسم با منافع زحمتکشان، و حتی امر رفع ستم ملی، افشاء شوند. عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله تبدیل توده‌های وسیع یک ملت محروم به زائده سیاست امپریالیستی، تأیید صریح تهاجم آمریکا به مردم محروم عراق از کرد و عرب، تعمیق شکافهای ملی میان زحمتکشان عرب و کرد، ائتلاف با ارتجاعی‌ترین نیروهای محلی نظیر بنیادگرایان شیعی در عراق، قیچی کردن روند اعتراض توده‌ای و مردمی به نفع بند و بست از بالا برای کسب قدرت،

حکم ورشکستگی سیاسی این جریان‌ات را صادر میکند. نه تنها آرمان کمونیسم، بلکه امر رفع ستم ملی نیز در کردستان بدون تسویه حساب سیاسی با این جریان‌ات و شناساندن مکان تاریخی و واقعی آنها به توده‌های زحمتکش کرد قابل تحقق نیست. سمپاتی و حمایت کمونیستها از مردم زیر سرکوب کردستان عراق به هیچ وجه به معنای تأیید و حمایت احزاب ناسیونالیست کرد، که خود سهم مهمی در سوق دادن مردم کردستان به این فاجعه داشته‌اند، نیست و هیچ نوع همبستگی و حمایت از این نیروها موجه نیست." (رئوس نظر دفتر سیاسی در مورد رویدادهای اخیر در کردستان عراق-"۱۹۹۱)

(۱) <https://hekmat.public-archives.com/fa/2280fa.html#:~:text=%D9%A1%2D-,%D8%A2%D9%88%D8%A7%D8%B1%DA%AF%D9%89%20%D9%85%D9%8A%D9%84%D9%8A%D9%88%D9%86%D9%89,-%D9%88%D9%85%D8%B4%D9%82%D8%A7%D8%AA%20%D8%BA%D9%8A%D8%B1%20%D9%82%D8%A7%D8%A8%D9%84>

* روزنامه تابمز اسرائیل بتاريخ ۶ اوت ۲۰۲۶ طی مقاله ای خبر اخراج دو مقام عالیرتبه موساد را که یکی از آنها مسئول ایران است گزارش کرد. این مقاله بار دیگر از نقشه موساد برای بالکانیزه کردن ایران با کمک ناسیونالیست های کرد پرده بر می دارد.

با ما تماس بگیرید و نظراتتان را برایمان بفرستید.

journal.medusa@gmail.com



افول ناسیونالیسم کرد، هم پیمانی با جمهوری اسلامی!

بازداشت سیران عربی

بازداشت سیران عربی، بلاگر اهل مهاباد، یک پرده کوتاه کم‌دی-تراژیک از نقش و ماهیت ناسیونالیسم کرد در شرایط پر التهاب کنونی است. در روزهایی که نقش باند سیاهی سازمان های ناسیونالیست کرد نقل محافل بوده است؛ در شرایطی که این نیروهای سیاه یک حمله کثیف و لمپنی برای پاکشویی خویش، علیه افشاگران شان براه انداخته اند؛ یک زن جوان بلاگر در مهاباد "بخود اجازه می دهد" تا طنزی لطیف درباره سبیل "هنر و فرهنگ ملی کرد" محمد ماملی، بیان کند و بخندد.

یک گناه نابخشودنی! ناسیونالیسم کرد آنرا زنگ خطری برای موجودیتش تشخیص داد. وایلا! اگر این زن جوان جسارت چنین "توهینی" را یافته است، این نمود و بروزی است از تحولات عمیق در عمق جامعه کردستان؛ نسل جوان زیر بار خرافات ملی نمی رود؛ همانگونه که خرافات مذهبی را به مصاف طلبیده است و برای قوانین اسلامی تره خورد نمی کند، خرافات و مقدسات ملی را نیز به ریشخند می گیرد. بوی گندیدگی ناسیونالیسم تمام جامعه را برخواهد داشت. هراس از این مرگ تلخ، آنها را بر آن داشت که دست بدامن باصطلاح "دشمن" دیرینه شان شوند و از مامورین رژیم بخواهند که این زن جسور و "بی حیا" را بازداشت کند و سر جایش بنشانند.

تصور کردند که این درس خوبی برای تمام کسانی خواهد بود که قصد بروز جسارت شان را یافته اند. "این صدا و تولد را باید در نطفه خفه کرد." اما کور خوانده اند! موج وسیعتر و حرکت عمیق تر از آنست که با بازداشت یک جوان جسور خفه شود. این کار مثل زدن تیری در پای خود است. ناسیونالیسم حتی بی آبروتر و افشاء شده تر شد. آن نیمچه آبرویی که کوشیدند با حاشای نقشه های پلیدشان و به کمک ناسیونالیسم خجول حفظ کنند، با این همدستی روشن با رژیم اسلامی برای خفه کردن صدای منتقد خرافات ملی، بر باد رفت. امپراطور برهنه اکنون در مقابل تمام جامعه و بویژه مردم کردستان قرار گرفته است.

رهایی مردم در سراسر ایران در همبستگی عمیق، سازمانیابی سراسری، برای یک جامعه آزاد و برابر و برای یک سرنگونی انقلابی نهفته است. باید هر رگه ارتجاع چه در حاکمیت و چه در میان مخالفین کنونی آن را طرد و افشاء نمود.

آزادی، برابری و رفاه همگانی! مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد سوسیالیسم!



صفحاتی از

تهیه و تنظیم از سوسن لاری

«تمدن برتر» در برابر «تمدن وحشی»!



راسیسم نهادین در آرژانتین «سفید سازی» آرژانتین!

زندگی مردم فاکت های پوشیده ای نیست. علیرغم تلاش کشورهای غربی برای توجیه و آرایش این جنایات و ایجاد فراموشی تاریخی، این جنایات وحشیانه تر از آنست که به فراموشی سپرده شود. این تمدن و فرهنگ مبتنی بر روایت نژادپرستانه «سفید نژاد برتر است» چندین قرن است که جنایت می آفریند.

با لغو برده داری در سال ۱۸۵۳، دولت آرژانتین طرح «سفید سازی» جامعه را در دستور گذاشت. (البته هنوز در برخی نقاط برده داری تداوم داشت.) حذف فیزیکی مردم سیاه پوست به یک سیاست حاکم بدل شد.

حاکمین آرژانتین همواره ادعا کرده اند که آرژانتین یک کشور اروپایی است. سعی کرده اند سیاهپوستان را از جامعه حذف کنند و آرژانتین را به یک کشور اروپایی و «سفید» تبدیل

برده داری و تجارت برده عمدتاً از آفریقا، توسط دولت های اروپایی، بریتانیا، اسپانیا، پرتغال و فرانسه و انتقال آنها به آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی یک حقیقت تلخ تاریخی است. رقم دقیقی از تعداد انسان هایی که به اسارت دولت های کولونیالیست درآمده اند، در دست نیست؛ اما اسناد از اسارت ۱۲ تا ۱۵ میلیون نفر برده توسط اسپانیا و پرتغال سخن می گویند. از این تعداد بیش از ۲ میلیون نفر در شرایط سیاهچالی کشتی های حامل بردگان، جان خود را از دست دادند. این بردگان عمدتاً به کشورهای برزیل، ونزوئلا، کوبا، آرژانتین، اوروگوئه و کلمبیا برده شده اند. تجارت برده داری ۳۰۰ سال بطول انجامید.

جنایات وحشیانه کولونیالیسم، نسل کشی در سراسر آفریقا، آسیا، آمریکا، استرالیا و نیوزیلند، برده داری، تحمیل قحطی ساختگی، فقر و گرسنگی، استثمار خشن، چپاول و غارت منابع و زمین و

کنند. این سیاست و ایدئولوژی فاشیستی هیات حاکمه آرژانتین تا به امروز ادامه دارد.

«تمدن و بربریت» عنوان کتابی است که در سال ۱۸۴۵ توسط دومینگو سارمینتو، هفتمین رئیس جمهور آرژانتین نوشته شده است. او گفته است که: سفیدپوستان «تمدن» و سیاهپوستان «بربریت» را نمایندگی می کنند. دومینگو سارمینتو سیاست «سفید سازی» آرژانتین را بعنوان سیاست رسمی دولت اعلام کرد و برنامه مهاجرت اروپایی ها (عمدتا اسپانیایی و ایتالیایی) را به آرژانتین آغاز کرد. طی سالهای بین ۱۸۵۰ و ۱۹۵۰ هفت میلیون اروپایی، عمدتاً از اسپانیا و ایتالیا، با کمک های دولت به آرژانتین مهاجرت کردند. دولت به مهاجرین اروپایی زمین مجانی و امکانات می داد. از طرف دیگر کودکان مردم بومی را بزور، بعنوان برده از خانواده هایشان می ربود. (۱)

یکی از اولین اقدامات برای حذف سیاهپوستان، فرستادن مردان سیاه پوست به جبهه های جنگ مانند جنگ با اوروگوئه (۱۸۶۵-۱۸۷۰) بود که منجر به کشته شدن هزاران نفر از آنها شد. تعداد بسیاری به کشورهای مجاور، برزیل و اوروگوئه مهاجرت کردند. در سال ۱۸۷۱ «تب زرد» بوئنوس آیرس را فرا گرفت. سفید پوستان شهر را ترک کردند. سیاهپوستان در زندان قرنطینه ای حبس شدند. هزاران نفر دیگر به این شکل فجیع جان خود را از دست دادند.

اسناد دولتی جمعیت باقیمانده سیاه پوست را بعنوان گندمگون توصیف نمودند. باین ترتیب آرژانتین بطور رسمی سفید سازی شد. (۲)

۳۷٪ جمعیت آرژانتین در سال ۱۷۷۸ آفریقایی بودند. این رقم در برخی مناطق به ۵۰٪ می رسید. اما پس از آغاز پروسه سفید سازی، حتی در کتب تاریخ هیچ اشاره ای به مردم آفریقایی و سیاهپوست نمی شود. (۳) این نژادپرستی کثیف و فاشیستی هنوز سیاست و ایدئولوژی حاکم در آرژانتین است. مواریسو

مارسی، رئیس جمهور آرژانتین، در سخنرانی خود در اجلاس «فوروم جهانی اقتصاد» در داووس، در سال ۲۰۱۸ اعلام کرد که «ما همه از نسل اروپایی هستیم.» (۴)

آرژانتین بیانگر گوشه ای تلخ و تاریک از کولونیالیسم و راسیسم نهادین آنست. میلیون ها آفریقایی الاصل در آرژانتین بطور سیستماتیک به قتل رسیده اند؛ یک نسل کشی تراژیک. یک گوشه تاریک و سیاه دیگر حکومت آرژانتین پناهندگی دادن به فاشیست های آلمانی پس از جنگ جهانی دوم است. بسیاری از افسران مقامات دولت و ارتش نازی آلمان به آرژانتین پناهنده شدند. اکنون رئیس جمهور فاشیست صهیونیست آرژانتین، خاویار میلی، تصویب کرده است که هزاران اسرائیلی در ۳۵۰۰ هکتار از اراضی جنگلی که عمدانه به آتش کشیده شده اسکان یابند.

(۱)

<https://lup.lub.lu.se/luur/download?func=downloadFile&recordId=8948704&fileId=8948705>

(۲)

<https://lup.lub.lu.se/luur/download?func=downloadFile&recordId=8948704&fileId=8948705>

(۳)

<https://scholarworks.gvsu.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1007&context=mcnair>

(۴)

<https://www.theguardian.com/world/2021/may/31/argentina-white-european-racism-history>

اشغال مناطق در اروپا توسط اسرائیل

تهیه و تنظیم از سوسن لاری



تظاهرات علیه طرح اسرائیل در اپولیا، جنوب ایتالیا

کشورهای قبرس، یونان، ایتالیا، آلبانی، مالتا و آرژانتین توسط اسرائیلی ها هستیم. همچنین از خرید املاک در فیلیپین سخن می رود.

روزنامه «تایمز ایتالیا» در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۲۰۲۶ از ایجاد یک مجتمع لوکس در جنوب ایتالیا با حمایت مالی دولت اسرائیل («گروه سرمایه گذاری اومنام) خبر داد. مبلغ ۱۰۸ میلیون دلار مشترکا توسط بیل گیتز و سازمانی تحت نام «فشار صندوق اسرائیلی»* به تاسیس این مجتمع اختصاص داده شده است. این طرح از سال ۲۰۲۱ به جریان افتاده است. (۱)

اخیرا همچنین طرح مشابه ای در آلبانی افشاء شد که جارد کوشنر، یک صهیونیست سرشناس و داماد ترامپ به همراه همسرش قصد خرید یک بخش وسیعی از ساحل آلبانی را برای ساختن یک تفریحگاه توریستی داشتند که بدنبال اعتراضات توده ای مردم که چندین هفته بطول انجامید، فعلا معلق شده است.

سیاست اشغال و پاکسازی مردم بومی توسط اسرائیل



تظاهرات علیه اسرائیل در یویان



کرده اند. ساکنان جنوب ایتالیا (مناطق اپولیا، اوستونی و موگال) در اعتراض به این اقدام در محل تحصن کردند.

مردم در شهرهای توریستی یونان بارها طی سال های اخیر در برابر کشتی های حامل توریستهای اسرائیلی تظاهرات نمودند و خواهان جلوگیری از ورود آنها به یونان شدند.

در سال های اخیر، دنیا نسبت به پروژه های اشغالگرانه اسرائیلی - صهیونیستی بیدار و آگاه شده است. طی نسل کشی وحشیانه اخیر در فلسطین، لبنان، سوریه و کل منطقه، یک جنبش بیداری در جهان شکل گرفته است. ماهیت جنایتکار و اشغالگر اسرائیل با همکاری کامل آمریکا و غرب برای بسیاری آشکار شده است.

Israeli Fund Push •

(۱)

<https://italiantimes.substack.com/p/bill-gates-and-israeli-fund-push>

بیش از هر جا در آرژانتین بارز شده است. خاویر میلی، رئیس جمهور آرژانتین و بنجامین نتانیاهاو، نخست وزیر اسرائیل «معاهده ایزاک» را در آوریل ۲۰۲۶ امضا کردند. از جمله مفاد این معاهده «همکاری های امنیتی»، «نزدیکی اقتصادی و تکنولوژیک» (شامل تجارت، کشاورزی و مدیریت آب)، «اتحاد دیپلماتیک»، ایجاد پرواز های مستقیم از تل آویو به بوئنوس آیرس، ایجاد دفاتر در کشورهای دیگر آمریکای لاتین است. مناطق وسیعی در آرژانتین به اسکان اسرائیلی ها اختصاص داده شده است.

این سیاست اشغالگرانه اسرائیل توسط مردم کشورهای اروپایی و آمریکای لاتین با اعتراضات وسیعی روبرو شده است. مردم ضمن حمایت از مردم فلسطین به این حرکت «اشغالگرانه» اسرائیل شدیداً اعتراض کرده اند. مردم در این کشورها علیه خرید املاک توسط اسرائیلی ها تظاهرات های وسیع برگزار

پوزه بند آهنی برای برده ها

تهیه و تنظیم از سوسن لاری



عکس های بسیاری از کولونیالیسم اروپایی در آفریقا و آسیا و کل قاره آمریکا استرالیا و نیوزیلند و همچنین از رفتار وحشیانه نسبت به بردگان موجود است که هر یک قلب انسان را عمیقا به درد می آورد. این عکس نمونه ای از شکنجه بردگان در آمریکاست.

این عکس یک زن برده با پوزه بند آهنی است، یک پدیده متداول در دوره برده داری. برده داران بمنظور کنترل، تنبیه و شکنجه بردگان بر صورت آنها پوزه بند می بستند. غالبا یک سیب در دهان آنها می گذاشتند و پوزه بند را بر صورت آنها می بستند. باین ترتیب بردگان از خوردن، نوشیدن، حرف زدن و آواز خواندن محروم می شدند. برده داران با این اقدام هم بردگان را شکنجه می کردند و هم امکان اعتراض فردی و جمعی را از آنها سلب می نمودند. در میان بردگان آواز خواندن یک روش مرسوم اعتراضی محسوب می شد.

جنايات دولت بریتانیا در بنگال و هندوستان



قحطی در بنگال ۱۹۴۳

تهیه و تنظیم از سوسن لاری

سپس سیستمی بنام «نجات» را حاکم کردند که طبق آن مردم مجبور بودند سهم مالیات مردگان و کسانی که از کشور فرار کرده بودند را نیز پرداخت کنند.

نسل کشی از طریق قحطی تحمیلی، دزدی مواد غذایی و ارسال آن برای بریتانیا یک روش متداول بریتانیا در طول کولونیالیسم بوده است. این روش هم در ایرلند، ملاوی، سودان، سیرالئون، و کولونی های دیگر در آفریقا مرگ و میر بسیار آفرید و هم در سال ۱۹۴۳ در هندوستان پیاده شد. در این سال بیش از ۳ میلیون نفر در هندوستان از گرسنگی جان باختند.

«کمپانی بریتانیایی هند شرقی» که در ابتدا یک شرکت خصوصی بود از مردم بنگال مالیات سنگینی دریافت می کرد. در سال ۱۷۶۹ یک میلیون پوند (معادل ۱۲۰ میلیون دلار امروز) از مردم بنگال مالیات دریافت کرد. بنگال در آن زمان بخشی از هندوستان بود که در سال ۱۹۰۵ توسط بریتانیا از هندوستان جدا گردید و نامش به بنگلادش تغییر یافت.

در سال ۱۷۷۰ بریتانیا یک قحطی وسیع بر مردم بنگال تحمیل کرد که به مرگ حدود ده میلیون انسان منجر شد. کمپانی هند شرقی پس از این نسل کشی در سال ۱۷۷۱ میزان مالیات را ده درصد افزایش داد.



صف گرسنگان در هندوستان ۱۹۴۳

هزار تن گندم استرالیایی نه برای مصرف مردم بنگال - هندوستان در انبارها نگه داری شوند».

* چرچیل در سال ۱۹۳۷ به کمیسیون سلطنتی فلسطین گفت: «برای مثال، من نمی پذیرم که ظلم بزرگی به سرخ پوستان آمریکا یا سیاه پوستان استرالیا شده است. من نمی پذیرم که با آمدن یک نژاد قوی تر، یک نژاد پیشرفته تر، یک نژاد دنیادیده تر و خردمندتر، جای آنها را گرفته است.»

<https://www.bbc.co.uk/news/magazine-29701767>

کتاب های تاریخ این کشتار را ناشی از قحطی «طبیعی» جلوه می دهند. در حالیکه حقیقت از یک نسل کشی وحشیانه توسط بریتانیا سخن می گوید. در این مورد محصولات و مواد تولید شده در هندوستان توسط دولت بریتانیا مصادره می شد و برای ارتش بریتانیا در کشورهای دیگر ارسال می شد. چرچیل مستقیماً در این جنایت نقش داشت. وی گفت: «قحطی ناشی از آنست که مردم هندوستان مثل خرگوش زاد و ولد می کنند». نویسنده کتاب «جنگ مخفی چرچیل» در سال ۲۰۱۰ می نویسد: «کابینه جنگ (بریتانیا) دستور داد که انبار گندم برای تغذیه غیرنظامیان اروپایی فرستاده شود. بنابراین ۱۷۰

بردگانی که سهمیه مورد نظر پادشاه را تولید نمی‌کردند مورد تنبیه، شکنجه، قطع دست و پا قرار می‌گرفتند یا کشته می‌شدند



نسل‌کشی در کنگوی بلژیک

تهیه و تنظیم از سوسن لاری

کودکان یتیم را می‌زدیدند و به محلی بنام «مستعمره کودکان» منتقل می‌کردند که یا بعنوان سرباز برای شاه بجنگند یا بعنوان برده مورد استثمار قرار گیرند. (۱)

یک عمل وحشیانه و ضد انسانی که توسط کشور های اروپایی، منجمه بلژیک، تا سال ۱۹۵۸ رواج داشته است، استفاده از بردگان آفریقایی در «باغ وحش های انسان» در اروپاست. در تابستان ۱۸۹۷ شاه بلژیک یک «باغ وحش انسان» در حومه قصر خود در «تروورن» بلژیک ایجاد کرد. ۲۶۷ خانواده از کنگو به بلژیک آورده شدند تا در قفس و محوطه ای که با سیم محاصره شده بود مورد نمایش قرار گیرند. خانه هایی از

۱۰ میلیون برده در سالهای آخر قرن نوزدهم در کشور کنگوی بلژیک، که مستعمره شخصی لئو پولد دوم، شاه بلژیک بود، به قتل رسیدند. بعد از مرگ لئوپولد، کنگو به مستعمره بلژیک تبدیل شد.

نسل‌کشی بلژیک در کنگو یکی از سیاه‌ترین صحنه‌های تاریخ بشری است. قطع‌دستان کودکان بمنظور تنبیه در تاریخ به ثبت رسیده است. هزاران برده (کودک و بزرگسال) در صنعت عاج، لاستیک و استخراج مواد معدنی در شرایطی وحشیانه استثمار می‌شدند. بردگانی که سهمیه مورد نظر پادشاه را تولید نمی‌کردند مورد تنبیه، شکنجه، قطع دست و پا قرار می‌گرفتند یا کشته می‌شدند.

چوب بامبو ساخته شد و این بردگان با لباس محلی هر روزه در آن به نمایش گذاشته می شدند. (۲)

«باغ وحش های انسانی» در لندن، پاریس، اسلو و هامبورگ نیز وجود داشته است.

جنایات بلژیک در کنگو به دوره کولونیالیسم ختم نمی شود. بلژیک با کمک سازمان سیا، پاتریس لومومبا، اولین نخست وزیر جمهوری دموکراتیک کنگو پس از استقلال را که فقط دو ماه و نیم در قدرت بود در دسامبر ۱۹۶۰ ربود، و پس از شکنجه های وحشیانه او را اعدام کرد و جسدش را در اسید سولفوریک انداخت. این جنایت بعنوان یکی از سیاه ترین لحظات تاریخی کولونیالیسم- امپریالیسم به ثبت رسیده است. (۳)

حکومت های بورژوازی غرب آنچنان وقیح اند که نه تنها مجسمه تمام این جنایتکاران نسل کش را در کشور هایشان برافراشته اند، از جمله لئوپولد در بلژیک و چرچیل در لندن که هر دو بارها مورد حمله قرار گرفته اند، بلکه علنا از این قاتلان بعنان رهبران و نمایندگان تمدن اروپایی و غربی قدردانی می کنند. بطور نمونه وزیر امور خارجه بلژیک در سال ۲۰۱۰ از شاه بلژیک «لئوپولد دوم» تقدیر کرد و گفت: «لئوپولد یک قهرمان بود با آمال بزرگ برای کشور کوچکی مثل بلژیک»!

(۱)
<https://www.bbc.com/news/world-europe-53017188>

(۲)
<https://www.theguardian.com/world/2018/apr/16/belgium-comes-to-terms-with-human-zoos-of-its-colonial-past>

(۳)
<https://www.britannica.com/biography/Patrice-Lumumba>



«باغ وحش انسانی» در حومه قصر شاه بلژیک در «تروورن» ۱۸۹۷



«باغ وحش انسانی» در بلژیک ۱۹۵۸



طلوع خونین نظم نوین جهانی

جنگ آمریکا در خاورمیانه

از نشریه کارگر امروز شماره ۱۰ - بهمن ۱۳۶۹، فوریه ۱۹۹۱

ساکنین‌اش، یا روی خود آمریکا، برای چندین دهه ارعاب بی‌وقفه بشریت. تصور کنید که از کار انداختن سلاح‌های نابودی جمعی که در آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل و هر کشوری که وسعش می‌رسد انبار شده است به چند فقره پرواز جنگنده‌ها و بمب افکن‌ها و شلیک چند موشک کروز نیاز می‌داشت. فکر کنید اگر واقعا بنا بود از کنترل انحصاری نه فقط بر نفت، بلکه همچنین بر گندم، تکنولوژی، اطلاعات، دارو و غیره جلوگیری کنیم چه جنگ‌هایی می‌بایست برپا شود. اگر بنا بود همه دیکتاتوری‌ها

با آنچه در خلیج می‌گذرد و با روایتی که رسانه‌ها از آن بدست می‌دهند الحق که باید از اینکه دنیای امروز دنیای دورویی، اخلاقیات دلبخواهی و معیارهای دوگانه است شکرگزار باشیم. تصور کنید اگر بنا بود همه قطعنامه‌های سازمان ملل با همین درجه عزم و قاطعیت به اجرا در آیند چه آشوبی بپا می‌شد. تجسم کنید که فقط برای نمونه چند هزار تن بمب می‌بایست بدلیل اشغال سرزمینهای فلسطینی و رفتار ضد انسانی با مردم فلسطین روی اسرائیل ریخته می‌شد، یا روی آفریقای جنوبی، بخاطر امتناعش از برسمیت شناختن هویت انسانی اکثریت

نظم نوین جهانی

درگیری امروز در خلیج صرفاً یکی از جلوه‌های تضادها و ابهامات موجود در مناسبات بین‌المللی پس از جنگ سرد است. با سقوط بلوک شوروری در نیمه دوم دهه هشتاد، ساختار پیشین قدرت در سطح بین‌المللی نیز، که بر تقابل نظامی، سیاسی و بدرجه کمتری اقتصادی، دو بلوک غرب و شرق مبتنی بود، فرو ریخت. در حالی که رسانه‌های جمعی و مفسرین سیاسی در غرب آنچه را که سقوط کمونیسم می‌نامیدند جشن می‌گرفتند و آینده‌ای مشحون از صلح و صفا تحت سلطه بلامنازع بازار پر افتخار را وعده می‌دادند، برای هر ناظر هوشیار مسلم بود که دنیای پس از جنگ سرد مملو از تقابل‌ها و تنش‌های جدی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد بود. تفسیرهای سیاسی در غرب معمولاً به مسائلی نظیر وضعیت بی‌ثبات و متحول در شوروی و اروپای شرقی، شکاف "شمال و جنوب"، محیط زیست، کشمکش‌های منطقه‌ای و نظایر اینها خیره می‌شوند - مسائلی که ظاهراً در خارج مرزهای غرب "متمدن" و "دموکراتیک" ریشه دارند. اینها قطعاً بخشی از معضلات دهه ۹۰ را تشکیل می‌دهند. اما مصاف اصلی، و معضل محوری در هر کوششی برای شکل دادن به یک "نظم نوین"، در خود غرب نهفته است. سقوط شرق همچنین مترداف با زوال غرب بعنوان قطب مقابل آن است. یعنی زوال آن موجودیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که برای محاصره و شکست بلوک شوروری پس از جنگ دوم جهانی حدادی شده بود. غرب، چه بعنوان یک مفهوم و چه بعنوان یک واقعیت اقتصادی - سیاسی، بر مبنای هژمونی و یا به اصطلاح "نقش رهبری" ایالات متحده بنا شده بود. حفظ این نقش، و یا حتی گسترش آن، در دنیای متحول سیاست پس از جنگ سرد، چکیده دورنمای آمریکا برای "نظم نوین جهانی" است.

محاصره شوند چه تعداد کشتی لازم می‌شد. اگر بنا بود همه जनایتکاران جنگی، مستقل از نژاد و عقیده و ملیت و آداب معاشرتشان محاکمه شوند به چه تعداد قاضی و سالن دادگاه نیاز بود. تصور کنید که اقدام برای رام کردن همه ابرقدرت‌های دست به ماشه در سطح جهانی و منطقه‌ای محیط زیست را با چه خطرات عظیمی روبرو می‌کرد. و بالاخره هزینه مالی اینها را در نظر بگیرید. هیچ ژاپن و عربستان سعودی‌ای نمی‌توانست آنقدر پول رو کند. واقعاً کابوسی می‌شد. همینطور که هست خوب است، امن‌تر است. بیائید به کارناوال خودفریبی و خودپرستی قومی اروپایی - آمریکایی بپیوندیم. بیائید در شوق و ذوق کودکانه "مخبرین بیطرف" و مفسرین تلویزیونی "متخصص" مان، در بازیهای جنگی کامپیوتری جدیدشان در عالم واقعی، سهیم شویم.

یا شاید هم نه. بجای این بهتر است خود را از مفروضات و توجیهاتشان خلاص کنیم و به مسائل واقعی این جنگ توجه کنیم. این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان برآستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت باز هم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بین‌المللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گرانادا و نیکاراگوئه، چنین ادعایی را نمی‌توان جدی گرفت.

اینها معضلات واقعی این جنگ نیستند. اینها درست همانند که هستند: تبلیغات جنگی. سرنخ‌های کلیدی برای درک علل واقعی این درگیری را باید در اشارات بظاهر بی‌آزار جرج بوش به یک "نظم نوین جهانی" و خواست پذیرفته نشده صدام حسین مبنی بر ایجاد "پیوند" (میان عاقبت کویت با حل مساله فلسطین) جستجو کرد.

تا قبل از بحران اخیر در خاورمیانه بنظر می رسید که چنین دورنمایی فاقد محمل عملی برای تحقق خویش است. عروج ژاپن و آلمان غربی بعنوان قدرتهای عظیم اقتصادی، حرکت بسوی وحدت اروپا و تحقق عملی وحدت دو آلمان، چرخش سیاسی در کشورهای اروپای شرقی به نفع راست طرفدار بازار، و بالاخره گشوده شدن اقتصادی و سیاسی خود شوروی بروی غرب، غرب قدیم را از هر لحاظ تخریب و تضعیف کرده بود. نه فقط نقش رهبری

آمریکا، بلکه خود نهادهایی که محمل و ضامن هژمونی آمریکا بودند، نظیر ناتو، هردم زائدتر و بیخاصیتتر بنظر می رسیدند. کل سیاست خارجی آمریکا جهت و تمرکز خود را از دست داده بود. حتی برخی از سر سختترین سلحشوران جنگ سرد در راست افراطی سیاست

آمریکا به مدافعین انزوای تبدیل شده بودند. بحران خلیج به دولت آمریکا امکان داد تا برای معکوس کردن این روندها وارد عمل شود. جرج بوش در سخنرانی اخیر خود در اجتماع خبرگزاران مذهبی نیت آمریکا در جنگ را با شفافیت حیرت انگیزی بیان کرد. بگفته بوش، هدف از این جنگ "اعاده رهبری" و "قابل اتکاء بودن" آمریکاست. وقتی این هدف متحقق شود، آنگاه مسائل بین المللی نظیر مساله فلسطین می تواند در سایه "نقش رهبری کننده آمریکا" حل و فصل شود.

آمریکا به فرصتی که اشغال کویت توسط عراق ایجاد کرده بود چنگ انداخت تا خود را بعنوان یک ابرقدرت مجدداً به کرسی بنشاند. به کمک کمپین عظیمی از تبلیغ و تحریک که توسط ژورنالیسم نوکر و مجهز در غرب، که خود محصول بی تفاوتی

سیاسی توده های دهه هشتاد است، به پیش برده شد، یک شبه یک "امپراطوری شر" جدید ساخته شد. یک کشور جهان سومی با جمعیتی کمتر از ۱۷ میلیون، مقروض و تماماً وابسته به صدور نفت به غرب و فرسوده از جنگ هشت ساله با کشور همسایه اش ایران، یک خطر تهدید کننده جهانی تصویر شد. یک مساله منطقه ای که تحت شرایط دیگری با فشارها و مانورهای سیاسی و دیپلماتیک پاسخ می گرفت، تا حد یک کارزار مرگ و زندگی

برای "جهان متمدن" بزرگ جلوه داده شد. اروپای قاره با زلزله به خط شد. هلموت کوهل و میتران، چهره های یک اروپای بورژوازی متحد و مدعی، توسط بوش و بیکر، سمبل های قدرت فائده آمریکا، به حاشیه رانده شدند. غول ژاپن به یک صندوقدار مطیع تنزل داده شد. حیاتی بودن "نقش رهبری کننده" آمریکا در نظم سرمایه دارانه جدید جهان به اروپا یادآوری شد.

در حالی که عراق صحنه جنگ است، مسائل محوری ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و "رهبری" آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقبایش در غرب پس از جنگ سرد باشد - عاملی که در عین حال پیش شرط تفوق جهانی آمریکا نیز هست. اما تلاش آمریکا خلاف منطق سرمایه داری امروز عمل می کند که تجدید نظری اساسی در موازنه قدیم و شکل گیری آرایش اقتصادی و سیاسی بورژوازی جدیدی را ایجاب می کند. ماهیت

مسائل محوری ای که باید از طریق این جنگ حل و فصل شود در درجه اول در غرب نهفته است. نمایش قدرت و "رهبری" آمریکا در منطقه قرار است ضامن حفظ موقعیت برتر این کشور در مقابل متحدین و رقبایش در غرب پس از جنگ سرد باشد.

شکننده "ائتلاف" امروز در مقایسه با همبستگی درونی‌ای که اتحاد غرب دهها سال در مقابله با بلوک شرق از خود نشان داد محدودیت‌های تاریخی تلاش آمریکا را تاکید می‌کند.

فلسطین و کویت: پیوند

در سنگرهای مقابل، نه عراق بعنوان یک کشور یا رژیم سیاسی، بلکه ناسیونالیسم عرب بعنوان یک نیروی منطقه‌ای را می‌یابیم - حریف دیگری در کشمکش برای شکل دادن به نظم جدید. این ناسیونالیسم خلق‌گرایانه و ضداستعماری قدیم نیست، بلکه پرچم بورژوازی عرب پس از اوپک است. مبارز مجویی این ناسیونالیسم از استیصال

فقرای عرب یا مصائب مردم فلسطین مایه نمی‌گیرد، بلکه حاصل امکانات مادی‌ای است که بر روی دولتهای بورژوازی عرب برای بهبود موقعیت‌شان در اقتصاد جهانی و ساختار منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت گشوده شده است. تقابل و موازنه قدیم بین شرق و غرب مدتها چنین انتظاراتی را عقیم گذاشته بود. نفوذ غرب در خاورمیانه بر اسرائیل و ایران، بعنوان ستون‌های سیاست محاصره شوروی، متکی بود. حتی دولتهای عربی طرفدار غرب، اردن، عربستان سعودی و بعدها مصر، قادر به برقراری چنان پیوند اقتصادی و سیاسی فشرده‌ای با غرب که اسرائیل و ایران زمان شاه از آن بهره‌مند بودند و شرط ضروری توسعه سرمایه‌داری و پیشرفت تکنولوژیکی محسوب می‌شد نبودند. بعلاوه مدتها قبل از سقوط نهایی بلوک شرق دیگر روشن شده بود که این بلوک از ارائه هرگونه چهارچوبی برای

رشد اقتصادی در کشورهای منطقه نفوذ خود ناتوان است. اما مادام که ملاحظات وسیع‌تر جهانی غرب را به اسرائیل گره می‌زد، اینکه کشورهای عربی، با جمعیتی ۵۰ برابر اسرائیل و منابع وسیع اقتصادی، نفت و نیروی کار، در صحنه سیاست بین‌المللی و اقتصاد جهانی نفوذی بهمان درجه موثر بدست بیاورند ممکن نبود. و اینجا پیوند غیر قابل انکار جنگ اخیر با مساله فلسطین آشکار

می‌شود. مستقل از اینکه سران عرب سرسوزنی ب فکر مصائب مردم فلسطین هستند یا خیر (که عموماً نیستند)، مساله فلسطین به شاخص برخورد غرب و آمریکا به جهان عرب تبدیل شده است. اسرائیل و مساله فلسطین مانع جوش خوردن اقتصادی و

سیاسی کامل جهان عرب با غرب است. بقول عرفات، اعراب نخواهند با غرب باشند اما "نه بعنوان برده بلکه بعنوان شریک". مصر کوشید تا از طریق فاصله گرفتن از امرپان عربیسم و رسیدن به توافقی جداگانه با اسرائیل به این هدف برسد. این استراتژی شکست خورد. ناسیونالیسم میلitant می‌خواهد با نمایش قدرت به همین هدف برسد. با غرب می‌جنگد تا با شرایط مناسب‌تری به آن ملحق شود.

اشغال کویت توسط عراق در بدو امر یک اقدام نظامی سرراست عراق برای رسیدن به اهداف کشوری خویش بود. بهترین سناریو از نظر عراق یک الحاق بی‌سر و صدا و بدون عواقب فوری در منطقه بود. اما هنگامی که این حرکت با مقاومت شدید غرب روبرو شد، اقدام عقیم‌مانده عراق بعنوان

این جنگ بر سر دموکراسی و دیکتاتوری نیست. کشتن و معلول کردن هزاران تن از مردم عراق و خراب کردن خانه و مدرسه و کارخانه‌شان بر سرشان براستی روش مهوعی برای نجات آنها از ستم سیاسی است. این جنگ ربطی به جلوگیری از محروم شدن غرب از نفت ندارد. تملک نفت بازهم بیشتر برای کسی که قصد فروش آن را نداشته باشد بیمعناست. این جنگ بر سر حراست از قوانین بین‌المللی نیست. با علم به پیشینه خود این مجریان قانون، از هیروشیما و ویتنام تا گرانادا و نیکاراگوئه، چنین ادعایی را نمی‌توان جدی گرفت.

خدمتی به آرمان وسیع‌تر و منطق‌های توسط ناسیونالیسم عرب در آغوش گرفته شد.

درک اینکه چرا ناسیونالیسم عرب میدان عمل خویش را وسیع‌تر می‌بیند و چرا یک جنگ نابود کننده هنوز می‌تواند یک پیشروی سیاسی محسوب شود دشوار نیست. سقوط بلوک شوروی اهمیت استراتژیکی اسرائیل برای غرب را کاهش داده است. روزی که واقعیات اقتصادی و مردم شناسانه منطقه خود را به سیاست غرب تحمیل کنند دور نیست. تغییر جغرافیای سیاسی کهنه جهان، همچنانکه از رویدادهای اروپا، شوروی، یمن و کره پیداست، امر محتوم است. تقسیم بین‌المللی قدرت میان دول بورژوایی ناگزیر باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و قطبهای اقتصادی و سیاسی جدیدی که در نتیجه توسعه تکنولوژی و بین‌المللی شدن سرمایه، خارج از قلمروهای سرمایه‌داری پیشرفته ظهور کرده‌اند را در بر بگیرد. موازنه خشکی که توسط قطب بندی قدیم شرق و غرب ایجاد شده و ابقاء می‌شد در هم شکسته است. نیروهای رو به عروج در سطح منطقه‌ای می‌توانند به اینکه با عمل قاطعانه بر سرنوشت خویش تأثیر بگذارند امیدوارتر باشند.

برخی از اهداف ناسیونالیسم ملیت‌انگ عرب فی‌الحال متحقق شده است. نتیجه نظامی جنگ هرچه باشد، تغییرات فاحشی در منطقه به ضرر اسرائیل هم اکنون در جریان است. ادامه روند فعلی بهبود مناسبات آمریکا و اسرائیل، که تحویل پول و موشک به اسرائیل نشانه آن است، در آینده دشوار بنظر می‌رسد. با پایان جنگ فشار غرب، و یابهر حال اروپا، بر اسرائیل شدت خواهد گرفت. ناسیونالیسم عرب تا همینجا توانسته است برسمیت شناسی وزنه اقتصادی و سیاسی جهان عرب را به غرب تحمیل کند. تا همینجا غرب خود را به سازشهایی بر سر مساله فلسطین متعهد کرده است که تا دیروز سابقه نداشت. بعلاوه فواید جنبی‌ای هم وجود داشته است. در خاور میانه ناسیونالیسم ابتکار عمل را از پان اسلام‌یسم بازپس گرفت. اسلام به نقش درجه دوم

خود در سیاست جهان عرب، بعنوان یک ابزار بسیج در خدمت عمل سیاسی ماهیتاً ناسیونالیستی، رجعت داده شد. کشمکش اخیر کمک کرده است که حتی در ایران پرونده جناح پان‌اسلامیستی حزب‌الله بسته شود. برای خود عراق نفس بقاء، پس از یک مقاومت نظامی آبرومندانه، یک پیروزی سیاسی، و در دراز مدت حتی نظامی، محسوب می‌شود. اشغال عراق توسط آمریکا و یا حتی حضور نظامی دراز مدت آمریکا در منطقه قطعاً جنگ حاضر را به ویتنام دومی برای این کشور تبدیل می‌کند. وضعیتی که به احتمال قوی به شکاف در اتحاد غرب و انزوای آمریکا از اروپای قاره خواهد انجامید. سوای این حالت، موقعیت عراق بعنوان یک کشور ذینفوذ در جهان عرب تحکیم خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود، در درجه اول به دلیل توحشی که به نمایش می‌گذارد. این جنگ تا هم اکنون هزاران بیگناه را قربانی کرده است. کل ایده بمباران با "دقت جراحی" یک افسانه است. یک کشور به تمامی با بمب کوبیده شده است. مردم از کوچک و بزرگ با بمب و موشک به قتل می‌رسند و یا از نبود آب و برق و دارو و بهداشت جان می‌دهند. فجایع این جنگ برای مردم بیگناه و غیر نظامی عراق نمی‌تواند تا ابد توسط رسانه‌های غربی-سرپوش گذاشته شود. وقتی حقایق-برملا شوند، که دارد بتدریج چنین می‌شود، بشریت شرمسار خواهد شد.

این جنگ باید متوقف شود، به دلیل عقب گرد سیاسی، فرهنگی و اخلاقی‌ای که به کل جهان تحمیل می‌کند. نشانه‌ها فی‌الحال در دست‌اند. دخالتگری نظامی ابرقدرتها، شووینیسم ملی، نژادپرستی، میهن‌پرستی، تعصب مذهبی، تروریسم و ژورنالیسم نوکر، اینها گوشه‌ای از نیروهای سیاهی هستند که با این جنگ افسار گسیخته‌اند. اینها مشخصات واقعی آن به اصطلاح "نظم نوین جهانی" هستند که دارد شکل می‌گیرد.